

با نشکر از حضار گرامی ، خصوصاً اعضا و مدیر محترم گروه روندهای فکری ، مهمترین نکته های کتاب کلاسیک سون تزو (هنر جنگ) و کلاوزیوتس (درباره جنگ) را به استحضارتان می رسانم. ابتدا باید اشاره کنم که برخی محققان مخالف قیاس و مطالعه تطبیقی سون تزو و کلاوزیوتس هستند ، این گروه برای مخالفت خود سه دلیل اقامه می کنند:

۱. از آنجا که "درباره جنگ" کلاوزیوتس به ندرت به صورت کامل مطالعه می شود ، بسیاری از استراتژیستها در درک آن دچار اشتباه شده و بنابراین خواندن سون تزو را راحت تر میابند.

۲. از آنجا که این دو استراتژیست بزرگ برای درک پدیده جنگ از اصطلاحات و مفاهیم و چهارچوبهای متفاوتی استفاده کرده اند ، قیاس بین این دو شبیه قیاس سیب و پرتقال است.

۳. هر یک از این دو متفکر بزرگ از رهیافت متفاوتی برای درک و شناخت پدیده مشابه (جنگ) استفاده کرده اند که قادر به درک تمامیت آن پدیده نبوده اند ، در واقع هر یک به تنها بخشی از جنگ را درک کرده اند.

واقعیت آن است که در بسیاری از موارد کلاوزیوتس و سون تزو به موارد مشابهی اشاره میکنند که تنها تفاوت آنها فقط تکلفی است که در زبان کلاوزیوتس به نسبت سادگی زبان سون تزو دیده می شود. اما نباید از خاطر برد که این دو در دورانی متفاوت ، جنگهایی متفاوت را تجربه کرده اند ، لذا علی رغم شباهت های موجود در نظرات آنها که به یکسانی ماهیت جنگ بر میگردد ، تفاوتهایی نیز در نظرات این دو وجود دارد.

در این مقاله ابتدا به این نکته اشاره میکنیم که مفهوم جنگ در نظر کلاوزیوتس و سون تزو چگونه است ، تبیین های متفاوت از جنگ منجر به اشاره به ابزارو اهداف متفاوتی می شود که در در بخش دوم به آن می پردازیم. در بخش سوم به عنوان یکی از مهمترین ابزار جنگ ، من بر نقش اطلاعات خواهیم پرداخت.

بخش اول: مفهوم جنگ

سون تزو جنگ را اینگونه تعریف میکند: «جنگ یکی از حیاتی ترین مسائل دولت است ، مساله مرگ و زندگی» در تعریف جنگ به معنای اوسع آن مورد نظر است ، حال آنکه کلاوزیوتس تعریف دیگری از جنگ بیان میکند و برای این منظور دست به تصور پردازی می زند:

«جنگ چیزی جز یک دوئل در مقیاس بزرگتر نیست. تعداد بیشماری از دوئل ها جنگ را میسازند ، اما می توان آنرا به صورت تصویری از دو کشتی گیر تصور کرد. هر یک از طریق بکار گرفتن زور و نیروی فیزیکی به دنبال وادار کردن طرف مقابل به خواسته خود است ، هدف اولیه او ، ایجاد شرایطی در حریف است که وی را از مقاومت بیشتر ناتوان سازد. بنابراین جنگ استفاده از زور برای اجبار دشمن به تبعیت از اراده ماست»

جنگ با نگاه کلاوزیوتسی از پائین به بالا ، برای یک سرباز تنها رزم است و از منظر یک افسر ارشد و استراتژیست نبرد بین دو ارتش است که دارای قواعد و دینامیزم خاص خود است ، از منظر یک دولتمرد ، ابزاری است برای سیاست و از منظر یک دانشمند رفتار اجتماعی دولتهاست که ریشه در سیاست و اجتماع دارد.

در تعریف سون تزو ، جنگ و سیاست همپوشان زیادی دارند ، در هنگامی که او استراتژیهای تهاجمی خود را اولویت بندی میکند ، بر اتخاذ رویکردهای سیاسی برای دستیافتن به اهداف سیاسی تاکید میکند و می گوید: «بهترین سیاست در جنگ پیروزی بر یک دولت بدون ایراد آسیب است ، تخریب در درجات بعدی است.» سپس به مساله از بین بردن اتحادهای دشمن از طریق به کار گیری ابزارهای غیرنظامی و غیر خشن به جای رزم در میدان جنگ و خونریزی می پردازد.

اگر چه برای کلازویتس جنگ ابزاری است در دستان سیاست اما زمانی آغاز می شود که دیپلماسی بین دولتها شکست خورده باشد و آن برخوردی میان منافع است که از طریق خوریزی حل می شود.

در مورد پیروزی در جنگ سون تزو جمله بسیار مشهوری دارد: «پیروزی در یکصد نبرد نشانه اوج مهارت نیست ، مطیع کردن بدون جنگ اوج مهارت است.» به عبارت فرمانده ای که سون تزو تصویر میکند ، ممکن است در نبردهای مختلف پیروز شود اما اوج هنر فرماندهی و اوج پیروزیهای او زمانی است که دشمن را بدون استفاده از زور به اطاعت وادارد. برای کلازویتس پیروزی بدون جنگ معنای متفاوتی دارد: «مردمان مهربان ، ممکن است فکر کنند که راه خلاقانه ای برای خلع سلاح و شکست دشمن با کمترین خونریزی وجود دارد ، اما چنین تصویری اشتباه است ، بیشینه کاربرد زور با کاربرد همزمان هوش اصلاً ناسازگار نیست. اگر یکی از طرفین بدون پشیمانی و ترس از خونریزی ، هنگامی که طرف مقابل از کاربرد زور خودداری میکند از زور استفاده کند ، طرفی که از زور استفاده کرده است ، دست بالا را خواهد داشت و طرف مقابل را وادار به پیروی میکند.»

پاسخ سون تزو و کلازویتس به سوالات در مورد ماهیت جنگ متفاوت است ، اگر چه در نگاه نخست به نظر می رسد که هر دو جنگ را ابزاری برای رسیدن به اهداف سیاسی می دانند اما کلازویتس خونریزی را تنها فصل تمیز جنگ از دیگر مناقشات میداند و آن نگاهی از پائین به بالا دارد و آن را منحصر به میدان نبرد می داند. حال آنکه از منظر سون تزو ، جنگ تنها منحصر به رزم میان دو ارتش نیست ، بلکه پدیده ای بسیار گسترده تر است. (البته باید به این موضوع هم باید اشاره کرد که برخلاف کلازویتس که جنگ را قهاری می داند که به شانس وابسته است ، سون تزو ، هنگامی که از جنگ صحبت می کند از ادبیات قاطع استفاده می کند.)

بخش دوم: ابزار و اهداف

در این بخش ابتدا به این سوال پاسخ می دهیم که هدف از جنگ از نظر این دو متفکر بزرگ چیست و سپس این سوال را مطرح می کنیم که استدلال آنها در انتخاب ابزارهایشان چیست ؟

جنگ از نظر کلازویتس تنها به صرف برنده شدن در نبرد انجام نمی شود بلکه هدف از آن دستیابی به اهداف سیاسی است. لذا از نظر کلازویتس جنگ ابزار سیاست که نباید از خطوطی که سیاست کشیده فراتر رود و این خطوط هستند که اهداف جنگ را مشخص میکنند. از منظر کلازویتس هدف غایی جنگ به انقیاد درآوردن و مطیع کردن دشمن است. کلازویتس و سون تزو بر خلاف تفاوت در رهیافتهایشان ، در سطح استراتژی در مورد این که هدف اصلی جنگ اجبار و مطیع کردن دشمن است توافق دارند.

کلازویتس در انتخاب ابزارهای مناسب برای اهداف خاص منطقی را می بیند و تلاش می کند تا ابزارهای مناسب را برای دستیابی به هدف تعیین شده محاسبه کند. که این منطق را در انتخاب ابزار خود قدم به قدم توضیح میدهد. در قدم اول هنگامی که جنگ را تعریف میکند به خواننده خود یادآور می شود که برای اجبار و مطیع کردن دشمن باید از ابزارهای روحی-روانی و فیزیکی استفاده کرد. در قدم بعد وی از استفاده بیشینه از زور ، خلع سلاح دشمن و اعمال بیشینه قدرت برای رسیدن به اهداف سیاسی سخن می گوید و سپس به این نکته تاکید می کند که هیچ محدودیتی برای به کارگیری قدرت و زور وجود ندارد. در مورد خلع سلاح وی می گوید: «دشمن باید به معنای واقعی کلمه بی دفاع شود یا در موقعیتی قرار بگیرد که چنین خطری محتمل شود.» لذا پیروزی برای کلازویتس بدون از بین بردن هر نون قدرت مقاومتی حاصل نمی شود. برای محاسبه نیروی مورد نیاز ، کلازویتس یک معادله ساده بین قدرت و مقاومت برقرار می کند ، بر اساس این معادله شما باید از مجموع تمامی ابزارهای در اختیار و قدرت اراده دشمنان بیشتر باشد. برای اندازه گیری میزان قدرت اراده دشمن ، کلازویتس معتقد است باید میزان انگیزه اون را در نظر گرفت.

این مسائل در سطح استراتژیک مطرح می شود ، نباید از یاد برد که نگاه نبرد محور کلازویتس سطح تاکتیکی نیز دارد ، هر چه کلازویتس به سطح تاکتیکی نزدیک می شود ، تعریف او از ابزار محدودتر و واضح تر می شود. در سطح تاکتیکی وی از نبرد (Combat) و برخورد (Engagement) صحبت میکند ، برای پیروزی در یک برخورد لزوماً نیازی به نبرد نیست ، بلکه گاهی ایجاد تصویر بی دفاعی و نمایش قدرت نیز کافی است.

اهداف سیاسی مختلف ابزارهای متفاوتی نیز طلب میکنند، برای از بین بردن قدرت مقاومت دشمن، ممکن است شما دست جنگی برای از بین بردن کامل مرکز ثقل دشمن بزنید یا برای کسب موضع قوی تر در مذاکرات با دشمن، شما ممکن است برخوردهایی را برای محاصره بخش محدودی از سر زمین او انجام دهید. با توجه به گستره وسیع اهداف تعیین شده برای نیروهای نظامی، سیاستمدار و فرمانده نوع جنگی را آغاز خواهند کرد، میزان منابعی را که در این راه سرمایه‌گذاری خواهند کرد باید بدانند و به دلیل تغییر سطح جنگ آماده محاسبه مجدد آن باشند.

برای کلازویتس همه چیز در میدان جنگ مشخص می‌شود، لذا مهمترین ابزار او از بین بردن نیروی رزمنده دشمن است. محاصره پایتخت دشمن، حمله به متحدان دشمن در درجات بعدی اهمیت قرار دارند.

برخلاف کلازویتس که تئوری جنگش توضیح دهنده رابطه بین ابزار و اهداف است، تئوری جنگ سون تزو، دستوری برای سلطه و اربابی بر ابزارها برای کسب نتایج دلخواه است، به عبارت دیگر همانطور که خود سون تزو می‌گوید راه پیروزی را در جنگ نشان می‌دهد.

برای سون تزو جنگ از لحظه برخورد دو ارتش شروع نمی‌شود، بلکه از زمانی که منافع دو حاکم در تعارض قرار می‌گیرد آغاز میشود. مهمترین هدف از جنگ از منظر سون تزو در هر سطحی پیروزی است و که با ابزارهای مختلف از برتری عددی، فریب، غافلگیری، دیپلماسی و فشار اقتصادی به دست می‌آید، اما در این میان اطلاعات و کاربرد آن مهمترین ابزار است.

استدلال سون تزو در انتخاب ابزار مناسب را می‌توان با نگاه به آنچه او عناصر جنگ می‌نامد دریافت: فضا، تخمین تعداد، محاسبه، مقایسه و شانس پیروزی. در واقع از با بکارگیری یک مدل تصمیمی‌گیری بر اساس اهداف، ملاحظه قدرت نسبی، مقایسه با دشمن احتمال پیروزی را تخمین می‌زند. اگر چه وی پیروزی خارج از میدان نبرد را ترجیح می‌دهد اما برای اون اقدام نظامی به اندازه دیگر ابزارها اهمیت دارد. [در واقع ابزار نظامی یکی از ابزارهای یک دولت است].

در Combat سون تزو بر نقش فریب تأکید می‌کند و پیروزی در تمام انواع جنگ را بر اساس فریب می‌داند. در هنر جنگ، غافلگیری و فریب دو مفهوم مرتبط با یکدیگرند. موفقیت در اجرای فریب به دو عامل تداوم و اطلاعات نیاز دارد، در زمینه عنصر اول باید گفت تداوم در همه زمانها و همه میدانهای جنگ از نظامی تا دیپلماتیک و اقتصادی در تمام سطوح آن باید فریب مستمر باشد. و عامل اطلاعات بر درک نقشه‌ها و انتظار افکار دشمن اشاره دارد.

در واقع مهم ترین ابزار سون تزو در پیروزی نه فریب و غافلگیری بلکه کاربرد اطلاعات است و جای جای کتاب هنر جنگ او به این کاربرد اطلاعات اشاره دارد: شناخت خصوصیات فرمانده دشمن، شناخت موقعیت ارتش و دولت دشمن، شناخت زمین و جغرافیای محل نبرد... حمله به استراتژی دشمن و نمایش اوج هنر جنگ نیاز به جریان مداوم و صحیح اطلاعات از منابع مختلف دارد، که بتوان آنها را با هم سنجید و بررسی کرد.

همانطور که اشاره شد از نظر سون تزو پیروزی در جنگ جز با اربابی بر مهم ترین ابزار جنگ که همانا اطلاعات است به دست نمی‌آید. یک فرمانده یا حاکم با داشتن اطلاعات صحیح و دقیق و به کارگیری هوشمندانه آنها می‌تواند جنگ را در دو سطح استراتژیک و تاکتیکی برنده شود. در واقع برخلاف کلازویتس که جنگ را به قمار و بازی ورق تشبیه می‌کند برای پیروزی به شانس نیاز دارد برای سون تزو جنگ اینگونه نیست. در واقع برای برتری بر مه جنگ، یک فرمانده از نظر کلازویتس به نبوغ و شانس نیاز دارد.

در واقع این دو مکتب اگر چه در هدف غایی جنگ با هم تقاهم دارند اما در مورد شناخت پیچیدگیهای آن و لذا انتخاب ابزار پیروزی با یکدیگر متفاوتند.

در تصویر سازی جنگ، کلازویتس صحنه نبرد را پهنه ای مه گرفته نشان می‌دهد که همه چیز در آن زشت تر و بزرگتر از آنچه هستند نشان می‌دهند، لذا فریبها و نیت دشمن برای فرمانده واضح نیست. برای این فرمانده ای که از فراز تپه ای به این دشت مه گرفته نگاه می‌کند راهی برای پیروزی جز تکیه بر شانس و نبوغ خود ندارد. نگاه نبرد محور کلازویتس منجر به کاهش نقش اطلاعات و شک در قدرت آن منجر می‌شود. اون

نسبت به مساله جمع آوری و ارزیابی اطلاعات در جنگ بسیار بدبین است از این رو مجبور به تاکید بر نبوغ و شم فرماندهی است. کلازویتس برای کاهش نقش شانس و احتمال عوامل مادی دیگری چون تعداد نفرات ارتش، و عوامل روانی مانند روحیه ارتش یا نبوغ فرمانده را مطرح می کند

از نظر کلازویتس تنها اطلاعات قابل اتکاء و صحیح اطلاعات فرمانده نسبت به وضعیت و موقعیت ارتش خودش است. (جالب آن که در زمان توضیح مفهوم اصطکاک، هنگامی که مثال ولی عهد، بعداً فردریک ویلهلم چهارم، را مطرح میکند یکی از عوامل شکست اون را نا آگاهی از وضعیت و موقعیت نیروهای او میداند.)

به نظر او از آنجا که بسیاری از گزارش های اطلاعاتی در جنگ متناقض و متضاد هستند، یک فرمانده نیاز به تجربه در ارزیابی آنها دارد و حتی پس از آن نیز نباید به تصمیم خود اعتماد کند. فرمانده کل ارتش آلمان در زمان جنگ جهانی اول، فیلد مارشال کنت آلفرد فون اشلیفن، بر اساس این نگاه کلازویتسی می گوید: یک فرمانده به صورت کلی در ذهن خود تصویری از دوست و دشمن ترسیم می کند، که آرزوها و خواسته های شخصی او عناصر اصلی آن هستند. چنانچه گزارشهای وارده با این تصویر همخوانی داشته باشد صحیح و در غیر این صورت کاملاً غلط خواهند بود.

بر این اساس ارزیابی صحت گزارشهای اطلاعاتی محدود به دوره جنگ خواهد بود و لذا اطلاعات نقش عمده ای در تصمیم گیری استراتژیک نخواهد داشت. بنابراین بر اساس این نگاه، اطلاعات تنها بهبود دهنده منابع محدود در یک نبرد محدود است، ابزاری کمکی در جنگ است که بیشتر در زمان دفاع به کار می آید تا زمان حمله.

این موضوع سبب می شود که عدم قطعیتهای کلازویتس تنها ناشی از کمبود اطلاعات درباره دشمن نباشد و او از مفهوم «اصطکاک» صحبت کند، مفهومی که وجه تمایز جنگ بر روی کاغذ و یک جنگ واقعی است. مفهوم اصطکاک به اتفاقات و تصادفات کوچکی که می تواند بر توان نیروی رزمنده اثر منفی بگذارد اشاره دارد، این اتفاقات غیرقابل پیش بینی بوده و با نیروی اراده نیز جبران نمی شوند.

قرن ها قبل از کلازویتس، سون تزو به نقش جاسوسان در کسب اطلاعات دقیق اشاره می کند و می گوید جایی نیست که در آن از جاسوسی استفاده نمی شود. بر اساس نظر سون تزو، اطلاعات تنها محصور به سطح تاکتیکی نبوده در سطح استراتژیک هم کاربرد دارند. سون تزو نیز بر نقش فرماندهان در ارزیابی گزارش های اطلاعاتی اشاره میکند اما آن را منحصر به دوران کوتاه نبرد نمی داند و لذا توانایی این فرماندهان به خاطر تداوم کاربرد اطلاعات در تشخیص اطلاعات صحیح از نا صحیح به شدت افزایش می یابد.

در نهایت می توان گفت سون تزو از رویکردی غیر مستقیم برای دستیابی به اهداف تعیین شده استفاده می کند رویکردی که در آن استفاده از اطلاعات نقش مهم دارد. برای فرمانده پروسی، اهداف تعیین شده توسط سیاست در میدان نبرد به دست می آیند و ترجیحاً با یک حمله در یک نبرد سرنوشت ساز.

تا اینجا تفاوت نگاه این دو متفکر را نسبت به گزارش های اطلاعاتی بیان کردم، مساله اینجاست که این دو متفکر امروز برای ما چه حرفی دارند؟ امروز که جنگها نه دیگر جنگهای تمام عیار دوران کلازویتس هستند و نه شبیه جنگهای دوران سون تزو با شمشیر و کمان انجام می شوند. امروز که فرماندهان در میدانهای نبرد به جریان مستقیم اطلاعات دسترسی دارند.

یکی از تفاوتهای نبردهای نوین با جنگهای کلاسیک گذشته در مکان وقوع آنهاست، جنگهایی است که همانطور که کیلکولن در آخرین کتاب خود به آن اشاره می کند از کوهستانها بیرون آمده و به شهرها رفته است، در این جبهه جدید، شهرها خالی از سکنه نیستند و جنگجویان نیز به این موضوع آگاهی داشته و از آن به عنوان ابزاری در نبرد استفاده میکنند.

به عبارت دیگر، ساکنین غیرنظامی شهرها، از وجوه مختلف به عنوان یکی از ابزارهای جنگی طرفین استفاده می شوند. هر دو طرف برای کسب اطلاعات از طرف مقابل از غیرنظامیان استفاده می کنند، آنطور که مائو تسه تونگ اشاره می کند یک طرف در میان غیرنظامیان برای حمله به

طرف دیگر پناه می گیرد. در شورشها ، شورشیان برای حفظ حیات و دستیابی به اهداف خود به پشتیبانی مردم نیاز دارند ، به عبارت دیگر مرکز ثقل یا گرانیگاه شورشیان مردم است و لذا برای پیروزی بر آنها باید این مرکز ثقل را اختیار آنها خارج کرد.

از سوی دیگر همانطور که اشاره شد ، پیروزی در جنگ بدون داشتن اطلاعات دقیق در مورد موقعیت ، اهداف ، خصوصیات رزمندگان و فرماندهان طرف مقابل امکان ندارد ، لذا در عملیات ضد شورش باید به مردم به عنوان منبع اصلی اطلاعات توجه کرد.